

نگارہ

سی سال

در جست و جوی حقیقت و آزادی

علی میرزائی

NEGAREH
NEGAREH
نشر نگارہ آفتاب
Negareh Afrah Publishers

نگاه نو

سی سال

در جست و جوی حقیقت و آزادی

علی میرزائی

نگارو

سی سال

در جست و جوی حقیقت و آزادی

علی میرزائی

NEGAREH
نشر نگاره آفتاب
Negareh Afrah Publishers

بهار ۱۴۰۰



سرشناسه : میرزائی، علی، ۱۳۲۸ -
عنوان و نام پدیدآور : نگاه‌نو، ۳۰ سال در جست‌وجوی حقیقت و آزادی / علی میرزائی.
مشخصات نشر : تهران : نگاره آفتاب، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری : ۶۹۰ ص. مصور (بخشی رنگی). : ۵/۱۴×۲۱ س.م.
شابک : ۸-۲۱-۸۴۵۳-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
یادداشت : نمایه.
موضوع : نگاه‌نو (مجله)
Negah-e-nou (Magazine)
موضوع : نشریات ادواری فارسی -- ایران
Persian periodicals -- Iran
موضوع : مقاله‌های فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها
Persian essays -- 20th century -- Collections
رده بندی کنگره : AP۹۵
رده بندی دیویی : ۰۵۹۴
شماره کتابشناسی ملی : ۷۵۴۸۷۳۸
وضعیت رکورد : فیبا

نشر نگاره آفتاب
نشر نگاره آفتاب: تهران، خیابان احمد قصیر، خیابان ۱۹، شماره ۱۸، واحد ۹
تلفن / نمابر: ۰۵۳۹ ۰۸۸ ۷۱ ۶۸ ۱۲

نگاه‌نو

سی سال در جست‌وجوی حقیقت و آزادی

علی میرزائی

طراح گرافیک و صفحه‌آرا: مزدک نصیری
طراحی و اجرای جلد: مزدک نصیری
حروف‌نگار: مینا خیرخواه
نمایه‌ساز: آوا نصیری

چاپ نخست: بهار ۱۴۰۰

لیتوگرافی: باران
چاپ و صحافی: پژمان

شمارگان: ۵۰۰ نسخه
قیمت: ۱۲۰'۰۰۰ تومان

پیشکش

این کتاب به پیشنهاد و تصحیح آقای دکتر محمد علی افسریک، دکتر علی پالیزدار،

مهندس علی افسریک، محمد علی بانکی، آرتا بانکر، مهدی بهکیش، علی پالیزدار،
امیر حسین توکلی، شهیندخت خواجویی، شیدا رفیعی، منوچهر سادات افسری،
حسن شکریزاد، علی شکریزاد، همایون شیرازی، فرهاد عمیدی، نصرالله
آبرافیان، حسین محمودی، بایزید سردوخی، طهماسب مظاهری، علی نیرویی،
احمد علی هراتی، داورود پتویی.

چاپ اول: بهمن ماه ۱۳۹۹

سپاسگزاری

دکتر آبتین گل کار تمام بخش های کتاب را خواندند و راهنمایی های ارزنده ای کردند.
از ایشان تشکر می کنم. از خانم خیرخواه، حروف نگار کتاب، از آقای مزدک نصیری
طراح گرافیک و صفحه آرای کتاب، و از خانم آوا نصیری، نمایه ساز، سپاسگزاری
می کنم. از مدیر و همکاران لیتوگرافی باران و مدیر و همکاران چاپخانه پژمان نیز
متشکرم.

علی میرزائی

فروردین ۱۴۰۰

فهرست

- درآمد ۱۱
- یاد دیروز ۱۵
- آن چه توانستیم، نه آن چه می خواستیم ۲۹
- چيستی مجله های دانشوارنه - روشنفکرانه و راه های بالندگی آن ها ۵۵
- شیوه نامه نگاهنو ۷۳
- فرایند تولید نگاهنو ۸۵
- - مرحله تولید محتوا ۸۵
- - مرحله تولید فنی- هنری ۹۷
- - مرحله انتشار ۱۰۴
- امور مالی ۱۱۳
- استيضاح عطاءالله مهاجرانی و نگاهنو ۱۱۹
- جایزه مهتاب میرزائی ۱۳۱
- - سخنرانی های سخنرانان میهمان ۱۴۳
- - گزیده ای از سخنرانی های برندگان جایزه ها ۲۳۴
- - برندگان جایزه مهتاب میرزائی و آثار برگزیده ۳۳۵
- ۶۰ نامه (گزیده ای از نامه های خوانندگان) ۳۴۱
- گزیده ای از سرمقاله های سردبیر ۴۰۵
- گزیده ای از نوشته های همکاران نگاهنو، به مناسبت بیست سالگی انتشار نگاهنو ... ۴۶۳
- گزیده ای از نوشته های همکاران نگاهنو، به مناسبت انتشار شماره ۱۰۰ نگاهنو ۴۸۵
- ۳۰ نوشته از همکاران و خوانندگان نگاهنو، به مناسبت سی امین سال انتشار ۵۱۵
- نمایه ۶۰۳
- عکس ها ۶۲۷
- نام های همکاران نگاهنو، از آغاز تا اکنون ۶۷۷

درآمد

کتابی که پیش روی شماست شرح خاطرات من نیست، اگر چه خاطراتی هم در میان آن بیان شده است. مجموعه‌ای است فراگیرنده پیشینه حرفه‌ای سردبیر، پیشینه پایه‌گذاری و انتشار نگاه‌نو، شرح و توصیف و ویژگی‌های نشریه‌های دانشورانه-روشنفکرانه، فرایند سه‌گانه تولید محتوا، تولید فنی-هنری، و مرحله چاپ و نشر مجله، دو موضوع حاشیه‌ای مهم (ماجرای استیضاح عطاءالله مهاجرانی و نگاه‌نو، و پیدایی و گزارش چهارده‌ساله جایزه مهتاب میرزائی و مزاحمت‌هایی که برای این جایزه ایجاد کردند)، گزیده‌ای از نوشته‌های خوانندگان و همکاران نگاه‌نو و سرمقاله‌های سردبیر در مقاطع زمانی مختلف انتشار مجله، آلبومی از عکس‌های همکاران، و اسامی کسانی که از آغاز تاکنون با نگاه‌نو همکاری کرده‌اند.

هدف از انتشار این کتاب مستندسازی تجربه‌ای سی‌ساله است، بدین منظور که آنچه در این سی‌سال انجام شده از یادها نرود، برای آیندگان بماند، و شاید مدیران مطبوعات، سردبیران، روزنامه‌نگاران و مجله‌نگاران، به‌ویژه نورسیدگان، را نیز به‌کار بیاید، و استادان علوم ارتباطات، به‌ویژه مدرسان روزنامه‌نگاری، اگر خواستند دانشجویان خود را با تجربه‌ای مکتوب و مستند آشنا کنند، به آن ارجاع دهند؛ و همکاران فرهیخته نگاه‌نو، از آغاز تا امروز، نیز که شمارشان از هزار تن افزون است و نامشان در پایان این کتاب آمده، یک نسخه از آن را در کتابخانه خود نگاه دارند و هرگاه چشمشان بر آن افتاد، از سال‌هایی که جوان‌تر بودند و آثار و خدمات

ارزنده‌شان را سخاوتمندانه در اختیار سردبیر نگاه‌نو می‌گذاشتند، یاد کنند و شاید احساس خوشایندی به ایشان دست دهد.

برای من روزگار این‌گونه چرخید و گذشت که چندین شغل عوض کردم و در حرفه روزنامه‌نگاری نیز، در کنار مشاغل موظفی که داشتم، در یک هفته‌نامه و شش مجله خدمت کردم. همه شغل‌هایم را آزادانه انتخاب کردم و آن‌ها را دوست داشتم و به سال‌های روزنامه‌نگاری‌ام می‌بالم و از یادآوری هر کدام از آن‌ها انرژی مضاعف برای ادامه زندگی می‌گیرم و امروز — که انجام هر کار، از جمله کارهای فرهنگی، به‌ویژه انتشار مطبوعات، در حد ناممکن دشوار شده است — پای انتشار نگاه‌نو ایستاده‌ام، تا روزی که خوانندگان نگاه‌نو بگویند: بس کن! البته ادعای فداکاری و خادمی و خدمتگزاری و نجات فرهنگ ایران‌زمین و قربانی شدن در این کار را هم ندارم. فقط عاشق کارم هستم و آن‌چه می‌پردازم بهای این عشق است و بس. کسی هم به من مدیون نیست و متنی نمی‌گذارم، در حالی که به همکارانم و اعضای خانواده‌ام مدیونم و فراموششان نخواهم کرد.

برای نخستین بار به زبان می‌آورم که انسان خوشبختی هستم. عامل و نشانه این خوشبختی زنان و مردانی هستند که در پنجاه سال زندگی اجتماعی-اداری-فرهنگی بر سر راه من قرار گرفته‌اند. همیشه و در همه‌جا همکارانی فرهیخته، وظیفه‌شناس، کاردان، صمیمی، دل‌سوز، و صبور دستِ من را گرفته‌اند. در همین نگاه‌نو، (نشریه دانشورانه-روشنفکرانه مستقل و آزاد که هدف از انتشار آن خدمت به حقیقت و خدمت به آزادی است و اکنون سی‌امین سال انتشار آن را با هم می‌گذرانیم) از یاری همکارانی نخبه، شریف، آزاداندیش، و دارای وجاهت علمی و فرهنگی و هنری و اجتماعی برخوردار بوده‌ام. آیا انتشار ۱۲۸ شماره نگاه‌نو، در این عصر و زمانه که نان را باید از دهان شیر گرفت و سبد هزینه خانوار به یکصد میلیون ریال در ماه نزدیک شده است (بیش از شصت میلیون ایرانی زیر خط فقر!)، بدون همیاری بی‌چشم‌داشت

این همکاران ممکن بود؟ در سراسر تاریخ ۱۸۵ ساله انتشار مطبوعات در ایران، کدام سردبیر از سرمایه‌ای چنین ارجمند برخوردار بوده است؟ اسامی همکاران نگاه‌نو (۱۰۲۰ تن!) را در پایان کتاب ببینید؛ حیرت می‌کنید از شمار چهره‌های ممتاز و طراز اول دانش و فرهنگ و هنر این آب و خاک، اعم از پژوهشگر و نویسنده و مترجم و ویراستار و حروفنگار و گرافیکست و... که داشته‌ها و دانسته‌های خود را، بی‌دریغ و بی‌مزد و منت، در طبق اخلاص گذاشتند و زیر نام نگاه‌نو به مخاطبان آن ارائه کردند؛ و تکرار می‌کنم که با یک هدف: خدمت به حقیقت، خدمت به آزادی.

امیدوارم در ادامه راه نیز همکاران قدیمی و جوانانی که از راه می‌رسند سردبیر را در راه رسیدن به این هدف یاری کنند.

علی میرزائی

فروردین ۱۴۰۰

یاد دیروز

روزنامه‌نگارانی که در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ گل کردند و مشهور شدند به آموزش رسمی دانشگاهی چندان اعتقادی نداشتند اگر چه در ۱۳۴۳ مدرسه عالی روزنامه‌نگاری به همت مؤسسه کیهان، که مصطفی مصباح‌زاده مالک و مدیر آن بود، تأسیس شده بود. قریحه و علاقه‌مندی و انگیزه، دانستن مجملی از قواعد دستور زبان فارسی، و داشتن توانایی نوشتن — خوب نوشتن یا تقریباً خوب نوشتن — را کافی می‌دانستند. «شم» روزنامه‌نگاری هم مهم بود، ولی پس از مدتی کار کردن بود که بزرگان تشخیص می‌دادند کسی شم روزنامه‌نگاری دارد یا ندارد. به یاد دارم که در یکی از روزهای مدیریت و سردبیری ماهنامه علمی-فنی دانشمند آقایی مراجعه کردند و با برشمردن سوابق کاری خود، از جمله در روزنامه اطلاعات، تقاضای کار در تحریریه دانشمند کردند. ایشان در معرفی خود همه‌چیز گفتند جز این‌که در چه رشته‌ای درس خوانده‌اند و پایه تحصیلاتشان چیست. روشن‌تر بگویم: در کدام دانشگاه، در چه رشته‌ای، و تا کدام مرحله تحصیلی (لیسانس، فوق‌لیسانس، دکترا) تحصیل کرده‌اند. گفتند دیپلم دارم! پرسیدم با دیپلم می‌خواهید در تحریریه دانشمند کار کنید؟ گفتند «بله!» و ادامه دادند که روزنامه‌نگاران نامدار جهان تحصیلات عالی نداشته‌اند و اگر داشته‌اند هم در رشته روزنامه‌نگاری نبوده است. کارمان البته با ایشان سرنگرفت، ولی با چند مورد مشابه که برخورد کردم اصل بر همین بود: روزنامه‌نگاری نیاز به تحصیلات عالی ندارد، و اگر هم داشته

باشد نباید ضرورتاً در رشته روزنامه‌نگاری باشد. البته این دومی شامل خود من هم می‌شود، که در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در رشته علوم سیاسی درس خواندم و دوره فوق‌لیسانس رو به پایان بود ولی کار را نیمه‌کاره رها کردم و رفتم به رشته علوم کتابداری و اطلاع‌رسانی که حالا نامش شده است علم اطلاعات و دانش‌شناسی.

عده‌ای نیز روزنامه‌نگاری و مشهور شدن از این طریق را پلکان ترقی (ترقی با معیارهای خودشان) در سلسله‌مراتب سیاسی و اجتماعی می‌دانستند. در سال‌های اخیر با مطرح شدن پدیده‌ای به نام سهمیه کاغذ و رایج بودن قیمت‌های متفاوت ارز، گروهی به طمع پولدار شدن به این عرصه پای گذاشتند و تا جایی که خود دیده‌ام و شهادت می‌دهم اکثر آنان موفق هم بوده‌اند. البته این وصف حال اکثریتی از مدیران مطبوعات است نه روزنامه‌نگاران.

روزنامه‌نگاری، از دیدگاه من، از یک نظر با مدیریت مشابه است: مدیران موفق نیز ضرورتاً تحصیل‌کرده رشته مدیریت نبوده‌اند و نیستند؛ ولی آیا این معنایش بیگانه بودن با روزنامه‌نگاری و مدیریت به‌عنوان رشته‌هایی دانشگاهی است؟ به هیچ وجه! مبحثی در مدیریت داریم به نام «روابط انسانی». این را باید در کتاب‌ها و مقاله‌های تخصصی بخوانید و بیاموزید و گرنه، در آن‌جا که لازم است، متوجه آن نیستید و کارتان زار است. مباحثی در مدیریت داریم به نام «برنامه‌ریزی» و «تأمین نیروی انسانی». این‌ها هم آموختنی‌اند. باید در دوره‌های آموزشی تخصصی ضمن کار شرکت کرد، کتاب خواند، مقاله خواند، و یاد گرفت. کسی نمی‌تواند از راه برسد و به اتکای حکمی که در سه-چهار خط به او می‌دهند مدعی شود معجزه‌ای شده و او چم‌وخم مدیریت را با دریافت آن حکم فراگرفته و قادر به اعمال آن‌هاست. نکته دیگر این‌که حتی اگر تحصیلات دانشگاهی مربوط در زمینه مدیریت، روزنامه‌نگاری، و هر رشته دیگر — مثلاً پزشکی — داشته باشیم نمی‌توانیم خود را باتجربه بخوانیم و تا ابدالذهر به آن‌چه چند سالی در دانشگاه آموخته‌ایم اکتفا کنیم. باید مطالعه کنیم، باید دانش خود را نو کنیم، باید در سمینارهای آموزشی شرکت

کنیم، باید از آنچه اکنون رسانه‌های دیجیتال و فضای مجازی در اختیارمان قرار می‌دهند بیاموزیم، و...

اما روزنامه‌نگاری یک ویژگی مهم هم دارد و آن این‌که شغل نیست، حرفه است. این دو با هم تفاوت دارند. تفاوت صوری در این است که می‌توان در سازمانی شاغل بود و در کنارش روزنامه‌نگاری هم کرد. شغل — البته نه در همه موارد — به‌عهدہ گرفتن وظیفه‌ای است و آن را به انجام رساندن و در برابر آن پول مشخص گرفتن. مثلاً من کارمند دبیرخانه وزارت الف هستم. این کار را انجام می‌دهم، به قول قدیمی‌ها برای به‌دست آوردن لقمه‌ای نان؛ ولی وقتی از حرفه سخن می‌گوییم از شغلی که به‌عهدہ داریم فراتر می‌رویم. در این‌جا عشق و علاقه و استعداد و شَم و تجربه و ممارست و داشتن انگیزه هم مطرح است. در حرفه رضایت خاطر و لذت بردن از کاری که انجام می‌دهید نیز عامل تعیین‌کننده است. به یاد دارید نخستین نوشته‌ای که زیر نام شما به‌چاپ رسید و منتشر شد چگونه سرشار از خرسندی و لذت و شادمانی شدید؟ این تفاوتِ شغل و حرفه است. روزنامه‌نگاری حرفه است. البته در مواردی شغل و حرفه ممکن است به هم نزدیک شوند. مثلاً در پزشکی.

همه این‌ها را گفتم برای این بود که اعتراف کنم من هم به اتکای عشق و علاقه وارد عرصه روزنامه‌نگاری شدم. عاشق این کار بودم، ولی تحصیلات دانشگاهی‌ام در رشته علوم سیاسی یا حقوق سیاسی بود. در همان دانشکده برای گذراندن دوره فوق‌لیسانس در رشته روابط بین‌الملل پذیرفته شدم، سه سال هم به کلاس درس رفتم، موضوع پایان‌نامه‌ام را هم انتخاب کردم، استاد راهنمایم نیز زنده‌یاد دکتر حمید عنایت بودند، ولی در ۱۳۵۶ که مدیر بخشی از کتابخانه‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بودم و بعد هم مدیر تمامی کتابخانه‌های ثابت شهری و سیار شهری و روستایی و عشایری آن کانون شدم فیلم یاد هندوستان کرد که مرد حسابی تو که صبح تا شب با کتاب و کتابداری درگیر هستی، باید بروی فوق‌لیسانس کتابداری بخوانی! و همین کار را کردم. در کنکور شرکت کردم و پذیرفته شدم و سرانجام، پس از تعطیلی‌های دوره انقلاب و انقلاب فرهنگی، فوق‌لیسانسم را در

۱۳۶۰ گرفتم. استاد راهنمایم زنده‌یاد خانم توران میرهادی بودند. پشتوانه علمی من برای ورود به حرفه روزنامه‌نگاری همین‌ها بود که گفتم. اضافه می‌کنم که مجله‌خوان و کتاب‌خوان قهاری هم بودم. دست به قلم هم داشتم. در دبیرستان برای انشاءهایی که می‌نوشتم استاد غلامرضا ارژنگ، دبیر ادبیات دبیرستان پهلوی تهران در اواسط دهه ۱۳۴۰، و هم‌کلاسی‌ها تشویقم می‌کردند. عضو پر و پا قرص کتابخانه ملی ایران بودم که در آن سال‌ها در خیابان «سی تیر» امروز و خیابان قوام السلطنه آن روزها قرار داشت و هر روز بعدازظهر، اگر تمرینات تیم فوتبال محله یا دبیرستان اجازه می‌داد، مشتری دائمی آن بودم. در گروه‌های روزنامه‌نگاری دبیرستان هم فعال بودم. پسرها و دخترهای خانواده یا آشنا برای نوشتن نامه به آن کس که دوستش داشتند به من مراجعه می‌کردند! اگر کسی نامزدی داشت که به سفر دور و درازی رفته بود به خانه ما می‌آمد و در حالی که اشکش سرازیر بود کلمات مبهمی می‌گفت و من برای کسی که او را هرگز ندیده بودم باید آن کلمات را به نامه‌ای عاشقانه و سوزناک که در فراق نوشته می‌شد تبدیل می‌کردم. از حساب خارج است که این بیت از حافظ را در چند نامه به کار بُردم: امشب ز غمت میان خون خواهم خفت / و زیستر عافیت برون خواهم خفت... در سال‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در کارنامه کانون که هر ماه منتشر می‌شد چند صفحه‌ای می‌نوشتم. در اعتصاب‌های سال ۱۳۵۷ اعلامیه‌های زیادی نوشتم. خلاصه این‌که هر جا نوشتن متنی ضرورت پیدا می‌کرد فراخوانده می‌شدم. حتی در دوره سربازی (اردیبهشت ۱۳۴۷ - آبان ۱۳۴۸) که دوره اخراج از دانشگاه به علت فعالیت‌های سیاسی بود، پس از دوره مرگبار آموزش نظامی در پادگان منصوریه تربیت حیدریه که با خشونت مضاعف بر دانشجویان اخراجی دانشگاه‌ها اعمال می‌شد، در رکن سوم لشکر ۷۷ خراسان که وظیفه‌اش آموزش بود خدمت می‌کردم و بعدازظهرها هم به سربازان، که همه آذری‌زبان بودند، درس فارسی می‌دادم. صبح‌ها، در رکن آموزش، سرگردی به نام سرگرد مدیری داشتیم که هر وقت می‌خواست به فرمانده لشکر ۷۷ خراسان (سرلشکر حبیب‌الله مخاطب رفیعی) نامه‌ای بنویسد، با صدای بسیار بلند می‌گفت (گوش‌هایش سنگین بود): «به اون توده‌ایه بگید

بیاد این نامه رو بنویسه!» و من تا آخر دوره نتوانستم به او — که مسئول ورزش لشکر ۷۷ هم بود و من به دلیل ورزشکار بودن نیز تحت فرماندهی او بودم — تفهیم کنم که من توده‌ای نیستم! از نظر سرگرد مدیری هرکس که مخالف نظام سلطنتی و حکومت پهلوی و سلطنت محمدرضا شاه بود توده‌ای بود! غرض این‌که در آن‌جا هم نامه‌های از نظر خودشان مهم را می‌دادند من بنویسم.

در کانون پرورش فکری هم که از اردیبهشت ۱۳۵۰ به‌عنوان رئیس کتابخانه‌های کانون در تهران آغاز به کار کردم، یکی از نخستین کارهایم برگزاری مسابقه روزنامه‌نگاری با شرکت اعضای منتخب کتابخانه‌های تهران (به‌نظم هجده کتابخانه) بود که بعداً هم نفرات برگزیده را به اردوی تابستانی رامسر بردیم.

پس از انقلاب و شروع به کار دکتر کمال خرازی در کانون و علاقه‌مندی او به کارهای آموزشی و تربیتی (خودش در رشته مدیریت آموزشی از دانشگاه هیوستون امریکا دکترا گرفته است) قرار شد با همکاری کانون و تلویزیون برنامه‌هایی برای کودکان و نوجوانان تهیه و پخش شود. این کار، علاوه بر مدیریتی که در کانون به‌عهده داشتم، به من سپرده شد. برای سیزده برنامه هم تمامی مقدمات را فراهم کردیم، ولی با رفتن دکتر خرازی از کانون و رفتن من از کانون این برنامه متوقف شد. در استانداری کهگیلویه و بویراحمد و با حفظ سمت در بنیاد جنگ‌زدگان همان استان که ریاست آن به‌عهده من بود نیز کارهای انتشاراتی به من سپرده می‌شد. یکی از اولین کارهایی که کردم تهیه و انتشار کتابچه‌ای بود که اوقات شرعی و در ماه رمضان زمان سحر و افطار را نشان می‌داد. در آن روزها (۱۳۵۹-۱۳۶۰) در آن استان، هیچ سند و مدرک و کتاب و کتابچه‌ای نبود که اوقات شرعی دقیق و درست را نشان بدهد. این کار را به سفارش استاندار (سید محمدتقی لواسانی) انجام دادم.

برای فرزندان جنگ‌زدگان در اردوگاه‌ها نیز کارهای فرهنگی-انتشاراتی انجام دادم تا این‌که در اواخر سال ۱۳۶۰ به سازمان برنامه و بودجه آمدم. اولین شغل من در این سازمان دبیری ستاد برنامه‌ریزی کشور بود. در سازمان کار تهیه برنامه توسعه کشور (برنامه پنج‌ساله) با حدت و شدت دنبال می‌شد. در سراسر کشور در حدود پنج هزار

کارشناس و پژوهشگر و دانشگاهی در گروه‌هایی متمرکز شده بودند و به آینده کشور می‌اندیشیدند. این گروه‌ها با ستاد برنامه‌ریزی کشور مرتبط بودند و دبیر این ستاد من بودم و طبیعی است که در این ستاد، ضرورتاً، کارهای انتشاراتی پرحجمی، با نیت آموزش و اطلاع‌رسانی، انجام می‌شد.

پس از این‌که برنامه اول را به اصطلاح جمع کردیم و چاپ کردیم و تحویل آقای مهندس میرحسین موسوی، نخست‌وزیر، دادیم. دکتر محمدتقی بانکی که وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه بود و از کانون مرا می‌شناخت و به‌خواست او بود که از وزارت کشور به سازمان برنامه و بودجه منتقل شدم، از من خواست که به کتابخانه و انتشارات آن سازمان سر و سامان بدهم و همراه آن، دفتر آموزش و پژوهش سازمان را نیز اداره کنم. خیلی مختصر ماجرا از این قرار بود که نخست‌وزیر در سخنان خود هنگام ارائه برنامه توسعه پنج‌ساله به مجلس، به دو نقص مهم در کشور اشاره کرد که نظام تصمیم‌گیری را تضعیف می‌کرد، از کار می‌انداخت، و توسعه را ناممکن می‌کرد: فقدان نیروی انسانی کاردان و باکفایت، فقدان اطلاعات علمی-فنی درست و کافی و به‌موقع؛ و از من خواسته شد که با به‌عهده گرفتن اداره دو مدیریت سازمان، تا جایی که می‌توانم از این دو نقص بکاهم. البته در این‌جا سخن گفتن از کاری هفت-هشت ساله که در سازمان برنامه و بودجه در این دو عرصه انجام شد لازم نیست؛ فقط بگویم که در آن مدت مجموعه‌ای گسترده از کارهای انتشاراتی، به‌طور منظم، انجام شد:

- انتشارات کتاب‌های عمده با موضوع و مضمون برنامه‌ریزی توسعه (نزدیک به چهل عنوان)؛

- انتشار نشریه گزیده مسائل اقتصادی-اجتماعی (به‌گمانم صد شماره)؛

- انتشار فصلنامه برنامه و توسعه (ده شماره)؛

- انتشار خبرنامه انفورماتیک (تعداد را به‌یاد ندارم)؛ و

- استاندارد کردن صدها عنوان انتشارات کلیه مدیریت‌ها و دفترهای تحقیقاتی و برنامه‌ریزی و فنی سازمان، و اعمال ویرایش و... در آن‌ها.

تمام این کارها برای اولین بار در سازمان انجام شد، در حالی که سازمان برنامه و بودجه از ۱۳۲۷ شروع به کار کرده بود. البته دکتر بانکی و دکتر طهماسب مظاهری، قائم مقام سازمان، و دکتر عیسی خجسته که در آن زمان معاون مالی و اداری سازمان بود هم دست من را برای انجام این کارها از نظر استخدای، به کار گرفتن مؤلفان و مترجمان تراز اول (بایزید مردوخ، حسین عظیمی، محمد طیبیان، هرمز شهدادی، ابوالحسن نجفی، عباس مخبر، کوروس صدیقی، محمدسعید نوری نایینی، و...) و پرداخت حق الزحمه به آنان باز گذاشتند. انجام این کارها اگر پشتیبانی مدیریتی و مالی نمی شد، امکان پذیر نبود و در چارچوب ضوابط دولتی به هیچ وجه به نتیجه ای نمی رسید. گفتنی است که کارهای انتشاراتی و بعداً هم کارهای آموزشی که به عهده من بود درآمدزا شدند و هزینه های خودشان را از محل درآمدی که کسب می کردند تأمین می کردند. مطابق یکی از تبصره های قانون بودجه سال ۱۳۶۲ یا ۱۳۶۳ صد درصد درآمدی را که از محل فروش کتاب ها و نشریه ها و برگزاری کلاس های آموزشی برای کارشناسان دستگاه های دیگر کسب می کردیم به خزانه دولت واریز می کردیم و خزانه پنجاه درصد از آن درآمد واریز شده را به ما برمی گرداند که باز هم مطابق قانون اجازه داشتیم آن را خارج از ضوابط قانون محاسبات عمومی هزینه کنیم. این شیوه و رویه مدیریت من بود که هر جا که بودم سعی می کردم از نظر مالی مستقل باشم؛ یعنی هزینه های کارهایم را خودم تأمین کنم. زمانی که مدیریت و سردبیری مجله دانشمند را پذیرفتم نیز با چنین فکری کارم را شروع کردم. پس از حدود یک سال مجله دانشمند از دستگاهی اعانه بگیر تبدیل به نهادی شد که اعانه هم می داد!

به هر تقدیر، در سازمان برنامه و بودجه، انتشار نشریه گزیده مسائل اقتصادی-اجتماعی نخستین کار بود با شمارگان حدود شصت نسخه. در این نشریه مقاله هایی که محتوا و مضمون آن ها توسعه، دشواری های بر سر راه توسعه، برنامه ریزی، بودجه بندی و مانند این ها بود ترجمه می شد، ویرایش می شد، و با صفحه ها و جلد یونیفرم منتشر می شد. دامنه توزیع این نشریه داخلی بود، ولی آرام آرام مشتریان تازه ای پیدا کرد. اول از همه وزیران عضو کابینه! بعد هم کتابفروشی سازمان برنامه و بودجه را

راه انداختیم و تعدادی در آن جا می‌فروختیم، پس از آن کتابفروشی‌های جلوی دانشگاه تهران خواستار آن شدند و شمارگان آن به سه‌هزار نسخه رسید؛ تا این‌که یک روز که در سفر خارج از کشور بودم وزارت ارشاد، در دوره وزارت آقای سید محمد خاتمی و مدیریت آقای محسن آرمین بر اداره کتاب، جلوی توزیع گزیده... را می‌گیرد. از سفر که برگشتم و با این واقعه روبه‌رو شدم دکتر بانکی گفتند که وزیران از این‌که گزیده... توقیف شده خیلی دلگیر شده‌اند و آقای نخست‌وزیر دستور داده‌اند گزیده... فوری رفع توقیف شود و جالب توجه این‌که یک روز خود آقای خاتمی، وزیر ارشاد، با من تماس گرفتند و خبر خوش رفع توقیف این نشریه را دادند. این را هم بگویم که توقیف گزیده... به این خاطر بود که مجوز انتشار عمومی نداشت ولی ما آن را در سه‌هزار نسخه توزیع می‌کردیم. ایراد از ما بود!

اما کار مطبوعاتی جدی با انتشار فصلنامه برنامه و توسعه در سازمان برنامه و بودجه شروع شد. اجازه انتشار این فصلنامه را نه وزارت ارشاد بلکه هیئت وزیران در ۱۳۶۳/۵/۲۸ صادر کرد. وزارت فرهنگ و آموزش عالی (وزارت علوم و تحقیقات و فناوری کنونی) برای برنامه و توسعه امتیاز دانشگاهی هم قائل شد. به این معنی که اگر اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها مقاله‌هایشان برای انتشار در برنامه و توسعه پذیرفته و منتشر می‌شد، برای ترفیع‌های دانشگاهی از امتیاز برخوردار می‌شدند.

برنامه و توسعه هیئت تحریریه داشت. من سردبیر بودم و اعضای هیئت تحریریه این‌ها بودند: دکتر هدایت ذکایی آشتیانی، دکتر محمد طیبیان، دکتر محمد مدرس، بایزید مردوخی، دکتر علینقی مشایخی، دکتر محسن نوربخش، دکتر محمدسعید نوری نائینی، و بعدها دکتر حسین عظیمی و دکتر مسعود نیلی. در همین زمان با کتابی آشنا شدم با این عنوان: *How To Edit A Scientific Journal*. کتاب را سفارش دادیم و به‌مجرد رسیدن از خارج شروع کردم به خواندن آن. صادقانه می‌گویم که با خواندن این کتاب بود که برای نخستین بار با چم‌وخم کارم در انتشار برنامه و توسعه و سپس دانشمند و کارهای دیگر، تا رسیدم به نگاه‌نو، آشنا شدم. این همان نکته‌ای است که در آغاز به آن اشاره کردم. داشتن انگیزه و قریحه و علاقه و عشق و حتی دست به

قلم بودن و مهارت نوشتن داشتن موقعی به کارمان می‌آید که فن و علم و دانش کاری را که می‌خواهیم انجام بدهیم فرا بگیریم. عین همین کمبود و ایراد را در مدیریت کتابخانه‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان داشتم. کتابخوان حرفه‌ای بودم و نسبت به سن و سالم خیلی کتاب خوانده بودم، و اگر دکتر حمید عنایت من را به فیروز شیروانلو معرفی کرد و فیروز شیروانلو هم من را نزد خانم لیلی امیرارجمند بُرد و پس از مصاحبه‌مانندی حکم مدیریت کتابخانه‌های تهران را برایم صادر کردند فقط فقط متکی به کتاب‌هایی بود که خوانده بودم و شاید چون مرتب و منظم صحبت کردم و آن‌چه به قول استاد پرویز دویی به آن می‌گویند «برازندگی ظاهری» و چندی هم در کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی کارآموزی کتابداری کرده بودم. وگرنه، نه کتابداری می‌دانستم و نه مدیریت خوانده بودم و نه تجربه مدیریت داشتم! ۲۳ سالم بود. ولی پس از سه-چهار سال متوجه شدم، برای مدیریت کردن، کتابخوان بودن — کتاب‌های متفرقه — کافی نیست. سیاسی دیدن همه‌چیز و ضدیت با هرچه نام و نشان امریکایی داشت و چپ‌روی افراطی هم بی‌فایده است. من و امثال من فکر می‌کردیم که با دانستن اصول چهارگانه دیالکتیک و خواندن کتاب‌هایی مانند اصول مقدماتی فلسفه ژرژ پولیتزر، ماینفست، و مختصری از کاپیتال و چند اثر از مارکس و انگلس و لنین و استالین و پلخائف و آثاری مانند این‌ها، متأسفانه همه با ترجمه‌هایی افتضاح، مجتهد جامع‌الشرایط شده‌ایم و توانا به انجام هر کاری هستیم. در حالی‌که این‌طور نبود. این‌طور نیست.

با خواندن مجله مدیریت امروز که مرکز آموزش مدیریت دولتی منتشر می‌کرد شروع کردم. بعد رفتم سراغ انتشارات سازمان مدیریت صنعتی، و بعد هم کتاب‌های مدیریت که من را کشاند به طرف کارهای استادان مدیریت مانند دکتر محمود ساعتچی، دکتر اصغر زمردیان، احمد پیروز، سید مصطفی مدرسی، دکتر حسام‌الدین بیان و چند استاد دیگر و از همه مهم‌تر دکتر جمشید قره‌چه‌داغی و همکاران او در سازمان مدیریت صنعتی که در اوایل دهه ۱۳۴۰ تأسیس شده بود و هم‌سخنی و مجالست با آنان و چند استاد دیگر مدیریت. در آن زمان بود که برای نخستین بار با مفاهیمی

مانند سیستم، تفکر سیستمی، روابط انسانی، سازماندهی، کنترل و نظارت، ارزشیابی، ... آشنا شدم. و بعد هم خواندن آثار آلوین تافلر با ترجمه شهیندخت خوارزمی و آنچه استادانی مانند هربرت سایمون یا مدیرانی مانند لی آیاکوکا، که در صنعت اتوموبیل‌سازی امریکا بلندآوازه بود، نوشته بودند و در کنار این‌ها سفرهایی به خارج از کشور که هر کدام مثل چکشی سنگین به فرق سر من می‌خورد که چقدر عقب‌مانده هستیم و برای توسعه‌یافتگی چقدر جان باید کُند، و خودم که هیچ نمی‌دانم و غرق می‌شدم مثلاً در کتاب‌فروشی فویلز لندن، کتابخانه‌ی مدرسه‌ی علوم سیاسی - اقتصادی لندن، کتابخانه و گالری‌های یونسکو، موزه و کتابخانه‌ی مؤسسه‌ی فرهنگی - هنری ژرژ پمپیدو در پاریس، کتابخانه‌ی ملی فرانسه، کتابخانه‌ی موزه بریتانیا، و...

نشریه‌ای را هم به‌طور منظم می‌خواندم به‌نام نامه‌ی پژوهشکده که وابسته به پژوهشکده‌ی علوم ارتباطی و توسعه (وابسته به تلویزیون) بود و استادانی مانند دکتر علی اسدی، دکتر مهدی بهکیش، دکتر مجید طهرانیان، دکتر علی محمدی، دکتر منوچهر محسنی در آن مقاله می‌نوشتند و جالب‌توجه این‌که به دو زبان فارسی و انگلیسی منتشر می‌شد. مقاله‌های این نشریه در ارتقای دانش و تصحیح بینش من نقش سازنده‌ای داشت.

و بعد هم که گفتم، فوق‌لیسانس روابط بین‌الملل دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران را رها کردم و رفتم سراغ کتابداری و اطلاع‌رسانی. پس از انقلاب هم با این‌که دانشگاه تهران فرصت داد میان تمام کردن رشته‌ی روابط بین‌الملل و ادامه دادن به رشته‌ی علوم کتابداری و اطلاع‌رسانی یکی را انتخاب کنم تصمیم گرفتم که کتابداری را ادامه بدهم و اگرچه تا سال ۱۳۶۰ گرفتن فوق‌لیسانس من را به تأخیر افتاد، ولی در سازمان برنامه و بودجه خیلی به کارم آمد.

برگردیم به اصل موضوع که باید بخوانیم، باید با علم روز پیش برویم، باید در رشته‌ای که تحصیل کرده‌ایم آخرین شماره‌های دست کم یکی از مجله‌های معتبر بین‌المللی را بخوانیم و دانش عمومی خود را نیز افزایش دهیم وگرنه آن‌چه می‌دانیم در همان زمان که آخرین مدرک تحصیلی خود را گرفته‌ایم به اصطلاح «فریز» می‌شود.

در این صورت نباید توقع داشته باشیم من که در ۱۳۶۰ فوق‌لیسانس گرفته‌ام مثلاً در سال ۱۳۸۰ بتوانم بر فارغ‌التحصیلان پس از سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۰ مدیریت کنم و برای آنان حرف‌ها نو و تر و تازه داشته باشم. دانش آنان از یک تا بیست سال تازه‌تر از دانش من است و بنابراین مدیریت من بر آن‌ها با اختلال‌هایی اساسی روبه‌رو می‌شود. باری، خواندن کتاب *How to Edit ...* از نظر تخصصی خیلی به من آموخت. در این کتاب «Edit» و «Editing» در معنای وسیع آن مورد نظر بود. ویرایش و ویراستاری به معنای وطنی منظور نظر نویسنده نبود. از مدیریت بر چنین نشریه‌هایی شروع می‌شد تا ویرایش و انتشار یک اثر، و حتی بازاریابی و فروش.

هنگامی که در خرداد ۱۳۶۳ کارم را، همزمان با مدیریت در سازمان برنامه و بودجه، در ماهنامه دانشمند شروع کردم و باید با گروه بزرگی از همکاران در رشته‌های مختلف علمی-فنی تماس برقرار می‌کردم و در جلسه‌هایی با آنان حاضر می‌شدم، و حجم مطالب و سرعت انتشار آن‌ها چند برابر برنامه و توسعه بود، آن‌چه از *How to Edit ...* فرا گرفته بودم بیشتر به کارم آمد. البته به همین یک کتاب بسنده نکردم. نشست و برخاست با کسانی مانند ایرج جهانشاهی، غلامحسین صدری افشار، هوشنگ شریف‌زاده، محمد باقری، اسفندیار معتمدی، احمد خواجه نصیر طوسی که تخصص مشترک آنان عمومی کردن علم بود، و همکاری با استاد فرج‌الله صبا که روزنامه‌نگاری از همان نسل طلایی دهه‌های ۱۳۳۰-۱۳۵۰ بود و از او بسیار آموختم، و خواندن و خواندن و خواندن متونی که درباره انتشار مجله‌های علمی عمومی نوشته شده بود و نوشته می‌شد سبب شد که به صورتی دم‌افزون، ضمن تجربه کردن روزنامه‌نگاری / مجله‌نگاری، دانش‌اندوزی هم بکنم. در نهایت این‌که با آموزش گرفتن در دو حوزه مدیریت و روزنامه‌نگاری آرام‌آرام به مختصری از توانمندی لازم (لازم البته در حد عقل و فهم خودم) دست پیدا کردم.

انتشار فصلنامه برنامه و توسعه پس از این‌که دکتر بانکی از سازمان برنامه و بودجه رفت نیز ادامه پیدا کرد و مسعود زنجانی، جانشین دکتر بانکی، مانعی در انتشار آن ایجاد نکرد. تا زمانی که من مدیریت مرکز مدارک اقتصادی-اجتماعی و انتشارات

سازمان برنامه و بودجه را بر عهده داشتیم ده شماره از برنامه و توسعه به سردبیری من منتشر شد.

با تغییر شغل از مدیریت مرکز مدارک اقتصادی-اجتماعی و انتشارات سازمان برنامه و بودجه و انتصاب به مدیریت فرهنگ و هنر و تربیت بدنی سازمان در ۱۳۶۸، فعالیت‌های انتشاراتی‌ام در سازمان متوقف شد، ولی پیش‌تر گفتم که از خرداد ۱۳۶۳، همزمان با کار در سازمان برنامه، مدیریت و سردبیری ماهنامه دانشمند را به عهده گرفته بودم. البته حکم من از طرف صاحب امتیاز برای مدیریت و سردبیری دانشمند در اوایل فروردین ۱۳۶۳ صادر شده بود، ولی من تمایلی به کار در دانشمند نداشتم، چون بیشتر وقتم به مقوله «توسعه» صرف می‌شد، تا این‌که در پایان خرداد ۱۳۶۳ ماهنامه دانشمند درآمد و دیدم نام من را به عنوان مدیرمسئول روی آن چاپ کرده‌اند و در واقع در برابر عمل انجام‌شده قرار گرفتم و همان چیزی که نامش را انگیزه و عشق و قریحه گذاشتم من را به حرفه مجله‌نگاری در ابعادی وسیع و عمومی بُرد. این را هم ناگفته نگذارم که صدور مجوز مدیریت مسئولی من برای ماهنامه دانشمند بیش از شش سال طول کشید! یعنی مدیرمسئول و سردبیر دانشمند بودم، ولی هیئت نظارت بر مطبوعات نه صلاحیت من را رد می‌کرد و نه تأیید! و این در حالی بود که در مدیریت فرهنگ و هنر و تربیت بدنی سازمان برنامه و بودجه کلیه امور برنامه و بودجه ۸۶ دستگاه فرهنگی و هنری و ورزشی و ارتباطاتی کشور، یکی از آن‌ها وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در مدیریت من متمرکز بود. چنین کار بزرگ و مهمی در عرصه فرهنگ به عهده من بود ولی هیئت نظارت بر مطبوعات به من اجازه نمی‌داد که مدیرمسئول ماهنامه‌ای علمی-فنی باشم! معرفی‌کننده من برای مدیرمسئولی دانشمند هم معاون نخست‌وزیر بود! سرانجام در اواخر سال ۱۳۶۹ گویا متوجه شدند که با عدم تأیید من مرتکب چه کار عجیب و غریبی شده‌اند، صلاحیت من را تأیید کردند و از بهمن‌ماه آن سال نام من در صفحه شناسنامه دانشمند به عنوان مدیرمسئول و سردبیر درج شد، در حالی که از خرداد ۱۳۶۳ در عمل این سمت را به عهده داشتیم. پیشینه مطبوعاتی من پس از سردبیری برنامه و توسعه (پنج سال):

- ☞ مدیر مسئول و سردبیر ماهنامه دانشمند (هشت سال)
- ☞ سردبیر ماهنامه علمی- فنی هماهنگ (شش ماه)
- ☞ سردبیر فصلنامه علمی- فنی فراز (شش سال)
- ☞ سردبیر هفته‌نامه فرهنگی- ورزشی پرسپولیس (یک سال)
- ☞ مدیر مسئول و سردبیر نگاه‌نو (فرهنگی، اجتماعی، هنری، ادبی) وارد سال سی‌ام شده‌ایم.

اجازه بدهید سخن را کوتاه کنم و در این‌جا فقط به نگاه‌نو پردازم؛ اگرچه ناگفته پیداست که تجربه‌هایم در سردبیری و/ یا مدیریت و سردبیری نشریه‌های دیگر خیلی به کارم آمد و تا این‌جا آمدم که اکنون در سی‌امین سال انتشار نگاه‌نو هستیم؛ اما حق این است که از مجله کیهان ورزشی دهه ۱۳۴۰ هم یاد کنم که خواندن آن، نوشتن و درست نوشتن را به من آموخت. در آن سال‌ها صدرالدین الهی، کاظم گیلان‌پور، حسین فکری، محمد درّی، ناصر مجرّد، پرویز زاهدی، مهدی اسداللهی، مدتی هم عطا بهمنش، بخش‌های مختلف کیهان ورزشی را اداره می‌کردند و الحق که قلمی شیوا داشتند و جذاب می‌نوشتند. این سخن را از اسداللهی همیشه به یاد داشتم: **باید بخوانید تا بدانید؛ باید بدانید تا بتوانید.** به یاد دارم که به کیهان ورزشی لقب «دانشکده راه دور ورزشی‌نویسی» داده بودند. آن‌چه از کیهان ورزشی آموخته بودم در سردبیری هفته‌نامه فرهنگی- ورزشی پرسپولیس به کارم آمد. بسیاری از چیزهایی که امروز می‌دانم مدیون خواندن کیهان ورزشی از ۱۰-۱۱ سالگی تا حدود سی‌سالگی هستم.